

به بی حجاب‌ها چیزی نمی‌فروشیم!

دختریکی از این آدم‌های طاغوتی که باباش تو دم و دستگاه شاه برو بیایی داشت آمد در مغازه‌اش. یادم نیست چه می‌خواست، ولی می‌دانم محمود کاوه چیزی بهش نفروخت. دختر عصبانی شد. حتی محمود را هم تهدید کرد، ولی باز بهش چیزی نفروخت. شب همان دختر با پدرش آمدند در منزلمان و بدون مقدمه تا محمود در را باز کرد، زد در گوش محمود. پدرم که بابای دختر را می‌شناخت قضیه را هر جور بود حل و فصل کرد. بعد از این ماجرا آن دختر چند بار دیگر هم رفت مغازه، ولی محمود سر حرفش ایستاده بود:

«ما به شما بی حجاب‌ها چیزی نمی‌فروشیم»